

در معنا و شاخص‌های «بنیادگرایی اسلامی»

هادی درویشی^۱، احمد رضایی^۲

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۵/۲۶، تاریخ تایید: ۹۹/۱۱/۲۹

Doi: 10.22034/jcsc.2020.134954.2204

چکیده

هرچند خاستگاه بنیادگرایی، جامعه آمریکای پروتستان دهه دوم قرن بیستم است، اما به دلیل سرایت این مفهوم به سایر ادیان و همچنین کاربرد آن در حوزه‌های غیردینی، بنیادگرایی به یکی از مفاهیم کلان چند دهه گذشته تبدیل شده است، در نتیجه از معنای اولیه خود دور افتاده و نیاز به بازتعریف دارد. اینکه «بنیادگرایی اسلامی چیست و چه شاخص‌هایی دارد؟» سؤال اساسی مقاله است که برای پاسخ به آن به ۱۸ متخصص مراجعه شده است. تحلیل محتوای پاسخ‌های مصاحبه‌شوندگان این نتیجه را به دست داده است که اگر چه بنیادگرایی اسلامی دارای شاخص‌های فراوانی است، اما می‌توان چهار شاخص «نص‌گرایی»، «استفاده از خشونت»، «ساختن جامعه بر مبنای شریعت» و «مخالفت و مبارزه با مدرنیته» را اصلی‌ترین شاخص‌های آن دانست. بنابراین بنیادگرایی اسلامی عبارت است از هر فرد یا گروه نص‌گرای مخالف با مدرنیته که خواستار ساخت جامعه بر مبنای شریعت است و در راه رسیدن به این هدف، از خشونت استفاده می‌کند.

واژگان کلیدی: بنیادگرایی، بنیادگرایی اسلامی، نص‌گرایی، خشونت.

۱ دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه مازندران، نویسنده مسئول؛ hadidarvishi26@gmail.com
۲ دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه مازندران؛ arezaiim@yahoo.com

طرح مسئله: ضرورت تدقیق مفهوم بنیادگرایی

برخی از مفاهیم به دلیل استفاده در حوزه‌های مختلف و کش‌سان‌شدن، قدرت توضیح‌دهندگی خود را از دست می‌دهند و به جای توضیح واقعیت، خود به حجاب واقعیت تبدیل می‌شوند. بنابراین اندیشیدن و بازتعریف آنها ضروری به نظر می‌رسد. «بنیادگرایی»^۱ یکی از این مفاهیم است که در ابتدا یک پدیده دینی بود، اما امروزه عرصه‌های دیگری چون اقتصاد، علم و... را نیز شامل می‌شود که غیردینی‌اند، به طوری که از بنیادگرایی بازار (روتون^۲، ۱۳۸۹: ۴۶) و بنیادگرایی علمی (دیویس^۳ و وین^۴، ۱۳۸۵: ۵۷) هم سخن گفته می‌شود، بنابراین در تعریف بنیادگرایی و ارائه شاخص‌های آن باید توجه کرد که بنیادگرایی پدیده‌ای دینی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، روان‌شناختی و اقتصادی است، در نتیجه رشته‌های مختلف علمی مانند علوم سیاسی، روابط بین‌الملل، تاریخ، روان‌شناسی، ادیان و مذاهب و... از دیدگاه‌های خاص خود به بررسی کلان‌واژه بنیادگرایی می‌پردازند که حاصل آن، پژوهش‌ها و کتاب‌های فراوان در زمینه بنیادگرایی است، به طوری که برآورد شده است تا نیمه دهه ۱۹۸۰ هر ساله حدود ۲۰۰ کتاب درباره موضوعات مرتبط با بنیادگرایی در انگلستان منتشر شده است (حداد و دیگران، ۱۹۹۱: Pix به نقل از روتون، ۱۳۸۹). بدیهی است که با توجه به حادثه ۱۱ سپتامبر و ظهور گروه‌هایی چون القاعده و داعش در کشورهای مختلف در دهه‌های گذشته، این موضوع همچنان محل بحث و تحقیق پژوهشگران است.

در همین رابطه، جامعه‌شناسی نیز یکی از رشته‌هایی است که می‌تواند از ابعاد گوناگون و در حوزه‌های مختلفی چون جامعه‌شناسی معرفت، جامعه‌شناسی دین و جامعه‌شناسی سیاسی به بنیادگرایی بپردازد، در این مقاله، بنیادگرایی از دریچه جامعه‌شناسی دین بررسی شده است. از سوی دیگر، در حوزه مطالعات بنیادگرایی این نتیجه به دست می‌آید که اغلب آثار، به وجود بنیادگرایی در همه ادیان پرداخته‌اند، بنابراین بیشتر، نقاط مشترک ادیان (مخرج مشترک) مد نظر بوده است. برای توصیف این وضعیت، اصطلاح «شباهت خانوادگی»^۵ ویتگنشتاین می‌تواند یاریگر ما باشد. اگرچه جنبش‌های دینی مختلف قرن ۲۰ و ۲۱ مطابق اصطلاح ویتگنشتاین، دارای شباهت خانوادگی هستند و می‌توان اشتراکات و مخرج مشترک

1 Fundamentalism

2 Malise Ruthven

3 Darwin Davis

4 Merryl Wyn

5 Family Resemblance

معناداری میان آنها یافت، ولی بنظر می‌رسد افتراقات این جنبش‌ها نیز به همان اندازه یا حتی بیشتر مهم هستند، بنابراین زمانی می‌توان به فهم بهتر این جنبش‌ها یا بنیادگرایی‌ها و یا هر نام دیگری دست یافت که علاوه بر اشتراکات، به تمایزات و خودویژگی‌های آنها نزد ادیان نیز توجه گردد. بنابراین مراد ما در این مقاله، ارائه تعریفی از بنیادگرایی اسلامی است، هرچند که تعریف و شاخص‌های آن می‌تواند با بنیادگرایی در سایر ادیان نیز شباهت‌هایی داشته باشد، اما باید توجه کرد که تأکید بر تمایز ادیان نه از سنخ ذات‌گرایانه^۱ و استثناگرایانه، بلکه از جنس خاص‌گرایانه^۲ و تأکید بر خودویژگی‌های ادیان است.

درباره نحوه تعریف بنیادگرایی می‌توان از دو رویکرد پیشینی و پسینی استفاده کرد. در مقاله پیش‌رو، مصاحبه‌شوندگان معتقد به تعریف پسینی هستند، یعنی با توجه به ویژگی‌های گروه‌هایی مانند «القاعده»، «داعش» و «بوکوحرام» که همه مصاحبه‌شوندگان آنها را مصادیق بنیادگرایی در جهان اسلام می‌نامند، شاخص‌هایی را به‌دست می‌آورند، آنگاه گروه‌های دیگر را با آن شاخص‌ها می‌سنجند و هر گروهی که واجد این شاخص‌ها باشد، آن را بنیادگرا می‌خوانند.

پیشینه تحقیق

پژوهش‌های انجام‌شده دانشگاهی درباره بنیادگرایی را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود: دسته اول، پژوهش‌هایی هستند که به بررسی بنیادگرایی در کشورهای اهل سنت پرداخته‌اند (هروی؛ ۱۳۹۶، شاکری؛ ۱۳۸۵، مهاجرانی؛ ۱۳۸۷ و افشاری؛ ۱۳۹۱)، دسته دوم نیز تحقیقاتی هستند که مربوط به بررسی بنیادگرایی درباره اهل سنت در جامعه ایران هستند (بقالی؛ ۱۳۸۹) و دسته سوم از پژوهش‌ها هم مربوط به بررسی بنیادگرایی در میان شیعیان در ایران است (زرچینی؛ ۱۳۹۵).

در هیچ‌یک از تحقیقات ذکرشده، مسئله اصلی پژوهش، بررسی مفهوم بنیادگرایی نبوده است، بلکه با فرض یا تعریف گروه‌هایی به‌عنوان بنیادگرا، سؤالات دیگری مطرح شده است. همچنین اغلب پژوهش‌ها مربوط به بنیادگرایی در کشورهای اهل سنت بوده است و پژوهش انجام گرفته توسط زرچینی اگرچه برخی از هیئت‌های عزاداری را به‌عنوان مصادیق بنیادگرایی در ایران شیعی در نظر گرفته، اما درباره مفهوم بنیادگرایی بحثی ارائه نداده است.

1 Essentialism
2 Particularism

روش پژوهش

در این تحقیق، داده‌ها از طریق تکنیک‌های مطالعه کتابخانه‌ای و مصاحبه با متخصصان به‌دست آمده و در نهایت با روش تحلیل محتوای کیفی، تحلیل شده است.

در ابتدا با تعداد هشت نفر از اساتید درس «تاریخ تفکر اجتماعی در اسلام» در سطح دانشگاه‌های تهران (سید محمود نجاتی حسینی، حسن محدثی، سید حسین سراج‌زاده، حمید پارسانیا، سارا شریعتی، یونس نوربخش، غلامرضا جمشیدیها و سید مهدی اعتمادی‌فرد) با سؤالات مشخص، مصاحبه عمیق انجام شد. در حین تحقیق، لیست متخصصانی در زمینه بنیادگرایی به‌دست آمد و در مصاحبه با اساتید درس تاریخ تفکر اجتماعی در اسلام درباره این لیست مشورت شد. در پایان، براساس نظرات این اساتید و بر اساس دسترسی و پاسخ مثبت مصاحبه‌شونده‌ها محسن کدیور، احمد پاکتچی، مصطفی ملکیان، داود فیرحی، هاشم آغاجری، عمادالدین باقی، ابراهیم فیاض، تقی آزاد ارمکی، سید محمد ثقفی و علیرضا شجاعی زند برای مصاحبه انتخاب شدند.

از مجموع ۱۸ نفر مصاحبه‌شونده، تعداد ۸ نفر، دانش‌آموخته دانشگاه و تعداد ۱۰ نفر دانش‌آموخته حوزه و دانشگاه هستند. همچنین ۱۳ نفر جامعه‌شناس و ۵ نفر غیر جامعه‌شناس (یک نفر فیلسوف [ملکیان]، دو نفر استاد علوم سیاسی [فیرحی و کدیور]، یک نفر استاد تاریخ [آغاجری] و یک نفر استاد دین‌پژوهی [پاکتچی]) هستند.

ادبیات مفهومی بنیادگرایی

واژه بنیادگرایی، اولین بار در آمریکا برای توضیح گروهی از پروتستان‌ها به‌کار رفت و پس از آن به پدیده‌های مشابه در ادیان دیگر و همچنین سایر حوزه‌ها تسری یافت، بنابراین به‌نظر می‌رسد که برای فهم بنیادگرایی باید به خاستگاه آن توجه کرد.

بنیادگرایی هم یک جریان نظری است و هم جریان اخلاقی که پس از جنگ جهانی اول، عمومی شد، اما جنبش آن قبلاً هم وجود داشته است. این جریان در آمریکا در برابر جریان مدرنیسم الهیاتی بین سال‌های ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۵ به‌وجود آمد.

مسیحیان پروتستان لفظ بنیادگرایی را به‌واسطه انتشار جزوه‌هایی بین سال‌های ۱۹۱۰ و ۱۹۱۵ با عنوان «بنیادها: گواهی حقیقت»^۱ برخورد نهادند، این جزوه‌ها مشتمل بر ۱۲ جلد و

1 The Fundamentals: a Testing of Truth

حدود ۱۰۰ مقاله الهیاتی بود که در تیراژ سه میلیون نسخه با حمایت دو تاجر ثروتمند و با هدف «تأکید مجدد بر بنیادهای مسیحیت سنتی برای جلوگیری از گسترش ارتداد در کلیسا ها» (Hunter, 1986: 45) منتشر گردید. همه نویسندگان جزوه‌ها، پروتستان و متعلق به چندین جریان بودند که برخی معتقد بودند پیشرفت مدرنیته و لیبرالیسم، محتوای سنتی ایمان مذهبی را تهدید می‌کند. به عبارت دیگر، این جزوه‌ها جنبشی علیه تفسیر مدرن از متن (مدرنیسم الهیاتی) بود. این نویسندگان به دنبال اصول لایتغیر بودند تا از اصول ایمان دفاع کنند؛ چراکه تفسیر مدرن، همه‌چیز را مین‌گذاری نموده و از بین می‌برد (Fath, 2010).

آموزه‌های انجیل یا همان باورهای بنیادین لایتغیر عبارت بودند از: «خطاناپذیری انجیل»، «خلق مستقیم کائنات و بشریت از هیچ، توسط خداوند»، «واقعیت داشتن معجزه»، «تولد عیسی از مادر باکره»، «واقعیت داشتن تصلیب عیسی»، «زنده شدن جسمانی وی»، «تاوان کشیدن مسیح به جای انسان‌های گناهکار»، «بازگشت قریب‌الوقوع عیسی برای قضاوت و حکومت بر جهان» (روتون، ۱۳۸۹: ۲۵)، «واقعیت گناه و نجات بر اساس رحمت الهی (در مقابل الهیات عمل صالح)» (همان).

با توجه به باورهای بنیادین پروتستان‌های کلیسای انجیلی^۱ متوجه می‌شویم که هدف آنها تأکید بر خطاناپذیری^۲ یا حقیقت نص کتاب مقدس در برابر تفسیرهای جدید از مسیحیت بود، در نتیجه، نص‌گرایی^۳ را می‌توان یکی از اصول مهم بنیادگرایی پروتستانی در نظر گرفت. اعتراض‌های بنیادگرایان در ابتدا به فرایند زیر سؤال بردن حقایق مسیحی اساساً الهیاتی بود و جنبه اجتماعی و سیاسی نداشت، بنابراین بنیادگرایی عمدتاً جریان الهیاتی بوده است. به عبارت دیگر، «روی‌آوری به پروتستان‌تیسیم انجیلی از طریق فعالیت‌های آشکار سیاسی صورت نگرفت، بلکه در قالب تحولات ژرف فرهنگی مانند احیای نهاد خانواده، نفی مردسالاری، اتخاذ اصول اقتصادی و کاری و نیز اولویت‌های جدید حادث شد (Marty & Appleyby, 1991: 57)، اما در ادامه، بنیادگرایی پای خود را از درون کلیسا بیرون گذاشت و وجه اعتراضی و رادیکال گرفت. و با افزایش اختلافات میان اصول کتاب مقدس و علم جدید و فعالیت بنیادگرایان، طرفداران آنان بیشتر شد، به طوری که اچ. ال. منکن^۴ -روزنامه‌نگار معروف آمریکایی در دهه

1 Evangelical Protestants

۲ «بنیادگرایی مسیحی معتقد به تفسیر تحریف‌نشده و معتبر انجیل هستند که برای بنیادگرایان انگلیسی زبان به این معنی است که نسخه شاه جیمز از انجیل ۱۶۱۱ میلادی، درست و دقیق است (دیویس، ۱۳۸۵: ۵۷).

3 Literalism

4 H. L. Mencken

۱۹۲۰ - نوشت «امروزه تقریباً در هرکجای ایالات متحده که باشید و تخم‌مرغی را از پشت پنجره قطار به بیرون پرتاب کنید به یک بنیادگرا اصابت خواهد کرد» (روتون، ۱۳۸۹: ۱۵).

با ورود مفهوم بنیادگرایی به حوزه ادیان دیگر، تعاریف گوناگونی از آن صورت گرفت. لغت نامه آکسفورد، بنیادگرایی را «بازگشت دوباره به سرچشمه‌ها و تأکید بر صحت و درستی آن بنیادها و در نتیجه، تأیید دوباره رفتارها و ادراک سنتی در محیطی کاملاً متفاوت» تعریف می‌کند (Rafeh, 1988: 52). آنتونی گیدنز، بنیادگرایی را دفاع از سنت به روش سنتی می‌داند (گیدنز، ۱۳۸۷: ۱۶) و کاستلز^۱ هم آن را یک جنبش هویتی تعریف می‌کند (کاستلز، ۱۳۸۴: ۲۹). روتون، بنیادگرایی را به‌مثابه یک شیوه مذهبی معرفی می‌نماید که خود را در قالب یک استراتژی بیان می‌کند که دین‌داران در معرض حمله سعی دارند با توجه به آن، هویت‌های متمایز خویش را به‌عنوان افراد یا گروه‌هایی که رو در روی مدرنیته‌کردن و سکولاریزه‌کردن قرار گرفته‌اند، حفظ کنند (روتون، ۱۳۸۹: ۲۱). استیو بروس، بنیادگرایی را یک رادیکالیته معترض بالقوه یا بالفعل انقلابی تعریف می‌کند (Fath, 2010).

اندرو هی‌وود^۲، بنیادگرایی دینی را یک ایدئولوژی به‌شمار آورده که در آن، دین پیوند ناگسستنی با قانون و سیاست دارد و بازتاب آن در تلاش‌هایی است در راستای تجدید حیات و بازسازی کامل جامعه (هی‌وود، ۱۳۸۶: ۴۹۶). وی همچنین بحران اواخر قرن بیستم شامل روند غیر مذهبی‌کردن، عصر پسااستعمار، شکست سوسیالیسم انقلابی و روند جهانی‌کردن را از عوامل اصلی برآمدن بنیادگرایی دینی می‌داند (همان: ۴۹۸).

مارتی و اپلی، بنیادگرایی را گرایش و عادت ذهنی در میان اجتماعات مذهبی می‌دانند که خود را استراتژی یا مجموعه‌ای از استراتژی‌ها قلمداد می‌کنند که به‌واسطه آنها معتقدان مصیبت‌زده سعی می‌کنند از هویت مستقل و خاص گروهی خود محافظت نمایند. با این حس که در دوران معاصر، هویت آنها تهدید شده است، سعی می‌کنند با استخدام مجموعه‌ای از دکترین‌ها، باورها و رفتارها از گذشته مقدس خود، آن را مستحکم کنند. این بنیادهای بازیابی شده در سایه یک عمل‌گرایی زیرکانه، پالایش، تعدیل و تأیید شده‌اند. آنها به‌عنوان سد محکمی در برابر تعديات دیگرانی قرار می‌گیرند که درصددند تا مؤمنان را به ورطه بددینی، بی‌دینی و فضای فرهنگی، اجتماعی غیردینی بکشانند (Marty & Appleby, 1991: 835).

1 Manuel Castells

2 Andrew Heywood

لارنس، بنیادگرایی را بهترین وجه در قالب ایدئولوژی مذهبی تصور می‌کند که دلالت بر مجموعه‌ای از باورها، نگرش‌ها و مفروضات قطعی و غیرقابل پرسش دارد که مجموعاً موجب شکل‌گیری چارچوبی می‌شود که قابلیت طرح همه پرسش‌های دیگر در آن وجود دارد (Lawrence, 1989: 95) و تنها و محکم‌ترین مخرج مشترک بنیادگرایی را مخالفت با اشخاص و نهادهایی می‌داند که طرفدار ارزش‌های روشنگری هستند و پرچم سکولاریسم یا مدرنیسم را تکان می‌دهند؛ به طوری که تنفر و ترس از مدرنیسم را می‌توان فصل مشترک «ادبیات بنیادگرایی» دانست (همان: ۷۸).

کاپلان نیز همچون مارتی و ایلپی و لارنس دربارهٔ پوچ بودن تعریف جوهرگرا بر آن است که یک جنبش بنیادگرا را باید به واسطهٔ اهمیت «غیر» تعریف کرد که دائماً در تضاد و درگیری با اوست (Caplan, 1987: 9). از نظر رافه، مدرنیته، ارزش‌های سکولار غربی و اصحاب مذهب سنتی، غیرهای بنیادگرایی هستند (زیلبرشتاین^۱، ۱۳۸۹: ۲۰). وی بنیادگرایی را صرفاً از یک واکنش منفی علیه مفهوم مشهور دهکده جهانی می‌داند (Rafeh, 1988: 55). از نظر لاستیک، بنیادگرایی نوعی کنش سیاسی معطوف به تغییر سریع و همه‌جانبه است که به شکلی غیرقابل مصالحه، کیهانی و در قالب دستورات کم‌وبیش مستقیم ابراز می‌شود (Lustick, 1988: 133).

هی وود، مضمون اصلی بنیادگرایی را عدم تمایز میان دین و سیاست می‌داند (هی وود، ۱۳۸۶: ۵۰۲)؛ به همین دلیل، دستور کار بنیادگرایانه، بازگرداندن خدا به سپهر سیاسی است (روتون، ۱۳۸۹: ۲۲۰) و تبدیل ساختارهای موجود سیاست، جامعه، فرهنگ و اقتصاد به یک نظام کامل مبتنی بر اصول دینی (هی وود، ۱۳۸۶: ۵۰۵). به عبارت دیگر، بنیادگرایان در تضاد با یک درست آیین افراطی که هدف اصلی‌اش، زندگی بر مبنای کتاب مقدس است به حمایت از یک قرائت عمل‌گرایانه از متونی برخاسته‌اند که به آنان امکان می‌دهد تا پیچیدگی و عمق یک کتاب مقدس را به سطح یک طرح دینی - سیاسی تقلیل دهند و به همین دلیل است که بنیادگرایی دینی، همواره با رهبری کاریزماتیک مرتبط بوده است. از همین منظر، به گفتهٔ جان گاروی^۲ بنیادگرایی، موجد یک نوع دین تعمیر شده است که سبکبار و سریع سفر می‌کند (همان، ۵۰۸). دیویس و وین هم بنیادگرایی را معتقدان به یک سری از اصول اولیه می‌دانند که منابع قدرت و مشروعیت به حساب می‌آید (دیویس و وین، ۱۳۸۵: ۵۷).

1 . Laurence J. Silberstein

2 . John Garvey

با توجه به تعاریف گفته شده، می‌توان دریافت که ارائه تعریفی واحد از بنیادگرایی امکان‌پذیر نیست، چنانچه تعریف ذات‌گرایانه^۱ از آن نیز امکان ندارد. بنیادگرایی را در ادبیات مفهومی می‌توان به‌عنوان پدیده مدرن در ارتباط با «غیر» توضیح داد که منظور از «غیر» در کل، ایدئولوژی غرب و تمامی فرآورده‌های آن شامل روشنگری، مدرنیته، سکولاریسم، جهانی‌شدن و... است.

آنچه گفته شد تعاریف درباره بنیادگرایی بود که بدون توجه به زمینه‌ها و بافت فرهنگی جوامع و به عبارتی مخرج مشترک بنیادگرایی است و این در حالی است که می‌توان از بنیادگرایی مسیحی، یهودی، اسلامی و... سخن به میان آورد.

از نظر روتون، نخستین ارجاع به واژه بنیادگرایی مرتبط به اسلام در زبان انگلیسی مربوط به ماه می ۱۹۳۷ می‌باشد. بروس لارنس هم معتقد است که اصطلاح بنیادگرایی اسلامی اولین بار از سوی اچ. ای. آر. گیب^۲ (شرق‌شناس سرشناس) در کتاب «محمدانیم»^۳ او - که بعداً عنوانش به «اسلام»^۴ تغییر یافت - ابداع و مطرح شد (روتون، ۱۳۸۹: ۴۳).

فهم بنیادگرایی اسلامی بدون شناخت جریان اخوان المسلمین و دو شخصیت «حسن البنا» و «سید قطب» امکان‌ناپذیر است؛ چراکه «بنیادگرایی اسلامی در قرن بیستم با تأسیس جنبش اخوان المسلمین آغاز شد (هی وود، ۱۳۸۶: ۵۱۸)، هرچند که نباید از تأثیر اندیشه‌های «ابن تیمیه» و «رشیدرضا» نیز غفلت کرد.

اخوان المسلمین در سال ۱۹۲۸ به رهبری حسن البنا تأسیس شد. شکل‌گیری این گروه، زاینده مقتضیات سیاسی و اجتماعی مصر و شرایط جهان اسلام (کشورهای اسلامی) در سطح بین‌المللی بود. خلافت عثمانی پس از چند قرن و به‌دنبال شکست در جنگ جهانی اول، روز به روز ضعیف‌تر شد. با جنبش ترکان جوان به رهبری مصطفی کمال (آتاتورک)، نهاد خلافت در جهان اسلام با حکم مجلس کبیر ملی ترکیه در سال ۱۹۲۴ فروپاشید و کشورهای جدید

۱ اکثر قریب به اتفاق محققین مانند کاپلان (کاپلان، ۱۹۸۷: ۴)، لارنس (لارنس، ۱۹۸۹: ۲۱۴) و مارتی (مارتی، ۱۹۹۱: ۱۵) با طرد و رد رویکرد ذات‌گرایانه (Essentialist Approach) به این اعتبار که به دنبال مجزاکردن ویژگی‌های جوهری و ذاتی مشترک جنبش‌های بنیادگرا است، با اشاره به مباحث ویتگنشتاین ترجیح می‌دهند از «شبهات خانوادگی» جنبش‌های بنیادگرا سخن بگویند.

2 H.A.R.Gibb

3 Mohammedanism

4 Islam

اسلامی به وجود آمدند. پس از الغای خلافت، بحث‌های فراوانی دربارهٔ بدیل آن در کشورهای اسلامی در گرفت. عده‌ای همچون رشید رضا معتقد به حکومت اسلامی شدند و در مقابل هم، تجددخواهانی مانند «علی عبدالرازق» خواهان حکومت عرفی و سکولار گردیدند.

مسئله عمده دیگر در آن زمان، مطرح شدن صهیونیسم و احساس خطر از یهودیان در پی اعلامیه بالفور ۱۹۱۷، مهاجرت روزافزون یهودیان به فلسطین و تشکیل کانون ملی یهود بود. این مسئله برای مسلمانان و به‌ویژه اعراب، به اندازه‌ای اهمیت داشت که می‌توان آن را نقطه عطفی در جنبش قومی اعراب و هویت‌خواهی آنها دانست.

در کنار الغای خلافت و مسئله فلسطین نباید از عامل استعمار کشورهای اسلامی در شکل‌گیری بنیادگرایی اسلامی غفلت ورزید. بسیاری از کشورهای اسلامی حاصل از فروپاشی خلافت عثمانی مانند مصر، لبنان، سوریه و اردن مستعمره کشورهای چوَن انگلیس و فرانسه شدند.

در داخل کشور مصر هم می‌توان به عواملی چون «رواج بی‌دینی میان روشنفکران و درس‌خواندگان، گسترش فکر سکولار (علمانیت) پس از پیروزی آتاتورک، برانگیخته‌شدن احساسات سیاسی مصریان در پی انقلاب سال ۱۹۱۹ برضد انگلیس و آرزوی همگانی برای اصلاح اوضاع داخلی مصر» (عنایت، ۱۳۵۶: ۲۴۰) اشاره نمود. در چنین شرایط داخلی و بین‌المللی بود که گروه اخوان المسلمین فعالیت خود را با دو هدف «حاکمیت تعالیم اساسی اسلام بر زندگی اجتماعی و سیاسی مصر و تحقق یگانگی عرب در برابر تجاوز قدرت‌های اروپایی به وطن اسلامی» (همان: ۲۴۱) آغاز کرد و مورد استقبال فراوان مردم مصر قرار گرفت و با ناکامی حزب سکولار ملی‌گرای «وفد» در مواجهه با سلطه انگلیس و ناامیدی حاصل از آن در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰، اخوان المسلمین رشد کرد، به‌طوری‌که از «لحاظ ایدئولوژی و سازمانی برای جنبش‌های اسلامی دیگر الگو شد» (اسپوزیتو^۱، ۱۳۹۳: ۱۱۱).

عمده فعالیت‌های اخوان در سال‌های ابتدایی، فرهنگی و اجتماعی بود و محل این فعالیت‌ها بیشتر قهوه‌خانه‌ها، بیمارستان‌ها، باشگاه‌های ورزشی و مساجد بود و بیشتر مخاطبان آنها جوانان و محرومان بودند. در اوایل سال ۱۹۵۰ وقتی رژیم نظامی جدید حول عبدالناصر، قدرت مطلق را به‌دست گرفت، اخوان المسلمین تقریباً نابود شد و در دسامبر سال ۱۹۵۴ شش نفر از رهبران آن اعدام شده و هزاران نفر از اعضایش روانه زندان شدند.

حسن‌البناء همانند رهبران سایر جنبش‌های اسلامی کشورهای عربی، تحصیلات سنتی حوزوی نداشت. وی نص را دارای یک دلالت می‌دانست و نه دلالت‌های متعدد، به‌همین دلیل

1 John Esposito

قرآن را منبع قانون و اصل ثابتی می‌داند که باید در فلسفه سیاسی و فلسفه حکومت، محور قرار گیرد. بنا معتقد بود که قدرت حقیقی و واقعی از آن خداست، بنابراین حکومت اسلامی یکی از ارکان اسلام است و وظیفه آن، اجرای شریعت است، در نتیجه، تمام امور مدنی، جزایی، حکومتی و تجاری باید مبنایی در شریعت داشته باشد؛ زیرا اسلام فقط احکام نیست، بلکه «دین، اجتماع، مسجد، حکومت، دنیا و آخرت است» (موصلی، ۱۳۸۸: ۱۱۷ - ۱۱۳).

با ظهور مکتب ناسیونالیسم عرب به رهبری جمال عبدالناصر پس از جنگ جهانی دوم، اندک‌اندک تعارض عربیت با اسلام پدیدار شد که قبل از آن آشکار نبود؛ زیرا «اخوان می‌خواستند که بر بنیاد اصول اسلامی، یگانگی عرب را تحقق بخشند، حال آنکه طرفداران ناصر، اسلام را فقط وسیله تأمین یگانگی می‌دانستند» (عنایت، ۱۳۵۶: ۲۴۱) به عبارت دیگر، دلیل مخالفت اخوان المسلمین این بود که ناصر «به دنبال تأسیس دولت اسلامی نیست، بلکه در صدد توسعه ناسیونالیسم عربی و سوسیالیسم است» (اسپوزیتو، ۱۳۹۳: ۳۲۹) در نتیجه، فاصله اخوان با ناصر و ناسیونالیسم عرب روز به روز افزایش یافت.

از سوی دیگر، عدم موفقیت ناصر در حل مشکلات مصر، موجب افول ناسیونالیسم عرب و شک و تردید درباره برنامه‌های غربی توسعه (مدرنیزاسیون) نزد مصریان گردید.

در بستر چنین زمینه‌هایی؛ یعنی شکست حکومت‌های ملی‌گرای سکولار، عدم موفقیت دولت‌ها در مشکلات، افول ایدئولوژی‌های غربی همچون سوسیالیسم، شکست‌های پی در پی (سه مرتبه) از اسرائیل به‌ویژه در جنگ ۱۹۶۷ و از دست دادن بیت‌المقدس به‌عنوان یکی از مکان‌های مقدس مسلمانان بود که در دهه ۱۹۶۰ ایدئولوژی اسلام به‌عنوان تنها جایگزین مطمئن مطرح شد و اخوانی‌ها را به‌عنوان نمایندگان این ایدئولوژی به ایده «دولت اسلامی» یعنی «اسلام هم به‌عنوان دین و هم به‌عنوان دولت» (اسپوزیتو، ۱۳۹۳: ۱۸) رهنمون ساخت.

انور سادات پس از ناصر در سال ۱۹۷۱ به قدرت رسید، وی برای کندکردن قدرت ناصریست‌ها و چپ‌گرایان از اخوانی‌ها - که در سال ۱۹۵۴ توسط ناصر منحل شده بود - حمایت کرد؛ آنها را از زندان‌ها آزاد کرد، مسجدسازی را توسعه داد، از ظهور مجدد جنبش اسلامی استقبال نمود، در نتیجه سازمان‌های مبارز اسلامی و سازمان‌های دانشجویی مسلمان متأثر از اخوان مانند «سازمان آزادی‌بخش اسلامی»، «جماعت مسلمین»، «تکفیر و الهجره»، «جماعه الجهاد» و... پا به عرصه وجود گذاشتند، اما این همه ماجرا در زمان سادات نبود؛ زیرا اخوانی‌ها پس از دیدار سادات از اسرائیل و امضای قرارداد کمپ‌دیوید، حمایت از شاه ایران و

محکومیت آیت الله خمینی و همچنین اصلاحات قانون خانواده، به مخالفت با سادات پرداختند. پس از آن، دولت مصر بر اخوانی‌ها سخت‌گیری کرد و فعالیت آنها و گروه‌های اسلامی را ممنوع ساخت و ۱۵۰۰ نفر از فعالان اسلامی را دستگیر نمود. در مقابل، گروه‌های اسلامی نیز سادات را فرعون جدید نام نهادند و در سوم اکتبر ۱۹۸۱ وی را به قتل رساندند (همان: ۳۳۲).

پس از سرنگونی ناصر، در طول دهه ۱۹۷۰ فعالیت سه گروه اسلام‌گرا حیات سیاسی مصر را به لرزه انداخت. این سه گروه که از نظر ایدئولوژیک و سازمانی، فرزندان مستقیم اخوان المسلمین به‌شمار می‌آمدند، عبارت بودند از «سازمان آزادی‌بخش اسلامی»، «جماعت مسلمین» و «جماعه الجهاد» (دکمیجان^۱، ۱۳۶۶: ۱۳۸).

از نظر لین^۲ «قطب‌بسیسم»^۳ هسته اصلی بنیادگرایی رادیکال سنی است (Lane, 2016: 37) و دمنت^۴ موج اوّل بنیادگرایی اسلامی را تحت تأثیر آموزه‌های وی تقسیم‌بندی می‌کند (دمنت، ۱۳۹۰: ۱۶۰).

سید قطب قبل از سفر به آمریکا ادیب و روشنفکری نامدار در محافل ادبی و روشنفکری مصر بود، اما چرخش وی به سمت نظرات رادیکال می‌تواند تحت تأثیر دو عامل باشد: عامل اوّل، سفر به آمریکا در سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۰ بود. وی در این سفر از فرهنگ غرب به‌دلیل روابط آزاد جنسی در آمریکا و حمایت از اسرائیل نفرت پیدا کرد. عامل دوم هم، اقدامات ناصر در سرکوب و اعدام اخوانی‌ها بود.

در زندان ناصر بود که سید قطب با افکار و آثار «ابوالاعلی مودودی» آشنا شد و کتاب معروف خود به‌نام «نشانه‌های راه» (معالم فی الطریق) را به رشته تحریر درآورد. کتابی که به مانیفست بنیادگرایان اسلامی و به یکی از مهم‌ترین کتاب‌های جهان اسلام در قرن بیستم تبدیل شد. این کتاب، دروازه فهم گروه‌های بنیادگرای دهه ۱۹۷۰ در جهان اسلام همچون التکفیر، الهجره و گروه جهاد اسلامی است.

در دهه‌های اخیر می‌توان به دو موج متأخر بنیادگرایی در جهان اسلام؛ یعنی موج اوّل در افغانستان با محوریت «طالبان» و «القاعده» (به‌رهبری اسامه بن لادن و ایمن الظواهری) و موج دوم در عراق با محوریت «داعش» (به‌رهبری ابومصعب زرقاوی و بعد از آن ابوبکر بغدادی) اشاره نمود. در این دوره دو کتاب «مدیریت توحش» نوشته ابوبکر ناجی و «دعوت به مقاومت جهانی اسلامی» نوشته ابومصعب السوری را می‌توان مانیفست‌های بنیادگرایان اسلامی در نظر گرفت.

1 Richard Dekmejian

2 Jan-Erik Lane

3 Qutbism

4 Peter R. Demnat

در ادامه، با رجوع به متخصصان، تلاش گردیده تا شاخص‌های بنیادگرایی اسلامی احصا شده و سپس تعریفی از آن ارائه گردد.

یافته‌ها

تعریف بنیادگرایی از نگاه مصاحبه‌شوندگان

با توجه به پاسخ مصاحبه‌شونده‌ها به سؤال «تعریف شما از بنیادگرایی چیست؟» می‌توان پاسخگویان و پاسخ‌ها را در چهار دسته کلی زیر تقسیم‌بندی کرد:

- مسئله‌ناپنداران / مسئله نبودن بنیادگرایی
- به تعریف نرسیدگان (تعلیقیان) // تعلیق در تعریف بنیادگرایی
- تشابهیان / از آن دیگران بودن مفهوم بنیادگرایی
- تعریف‌کنندگان / قابل تعریف بودن بنیادگرایی

جدول ۱: تقسیم‌بندی مصاحبه‌شوندگان بر مبنای تعریف بنیادگرایی

نام دسته	موضع در باره تعریف بنیادگرایی	قائلان به آن
مسئله‌ناپنداران	مسئله نبودن بنیادگرایی	جمشیدیها
به تعریف نرسیدگان (تعلیقیان)	تعلیق در تعریف بنیادگرایی	نجاتی حسینی
تشابهیان	از آن دیگران بودن مفهوم بنیادگرایی و دنبال کردن جریان‌های مشابه در جهان اسلام	پارسانیا، پاکتچی
تعریف‌کنندگان	قابل تعریف بودن بنیادگرایی	شریعتی، آزاد ارمکی، کدیور، ملکیان، آغاچری، سراج‌زاده، باقی، فیاض، فیرحی، شجاعی زند، ثقفی، محدثی، نوربخش و اعتمادی‌فرد

مسئله‌ناپنداران / مسئله نبودن بنیادگرایی

دسته‌ای که معتقدند همه انسان‌ها بنیادگرایند. از نظر این گروه، بنیادگرایی همیشه بوده و معنایش این است که هر فردی اصولی دارد و می‌خواهد آن را به مرحله اجرا در آورد، در نتیجه، بنیادگرایی مسئله و موضوع جدیدی نیست و چندان اهمیتی در طرح و بحث آن وجود ندارد، هر چند که بنیادگرایی، اخیراً رنگ سیاسی به خود گرفته است. جمشیدیها از قائلان به این نظر درباره بنیادگرایی است.

«نکته نظری که من به لحاظ نظریه انسان‌شناسی می‌توانم بگویم این است که همه انسان‌ها بنیادگرایی‌اند. یعنی هیچ انسانی نیست که بنیادگرا نباشد، معنی ساده بنیادگرایی این است که هر کسی، اصولی را به هر دلیلی قبول دارد و بر آن پافشاری می‌کند و می‌خواهد آن را اجرا کند یا گسترش دهد، اما بنیادگرایی که الان می‌گویند رنگ سیاسی به خود گرفته است و از این منظر، بنیادگرایی اسلامی یعنی کسانی که به گذشته می‌روند و می‌خواهند روی اصول گذشته، پافشاری کنند، درحالی‌که بنیادگرایی همیشه بوده است» (جمشیدیها).

این نوع نگاه به بنیادگرایی در واقع، هیچ چشم‌انداز جدیدی در برابر ما نمی‌گشاید و پاسخی به مسئله بنیادگرایی نمی‌دهد؛ چراکه اساساً بنیادگرایی را مسئله مهمی نمی‌داند و معتقد است که بنیادگرایی همیشه بوده است. در اینکه افرادی در همیشه تاریخ به اصولی معتقد بوده‌اند، هیچ شکی وجود ندارد، اما سؤال این است که چرا گروهی در زمانه کنونی به اصولی معتقدند که دیگران به آن معتقد نیستند و در سایه این اصول، نگاه دیگری دارند و در پی ساختن جهان بر مبنای آن اصول هستند، جهانی که اینها در پی ساختن آن هستند، با جهان کنونی متفاوت و ضد آن است و همین جاست که بنیادگرایی در جهان امروز به یک چالش و مسئله تبدیل می‌شود.

تعریف بنیادگرایی به معنای گفته شده، تداعی‌گر نکته دیگری است و آن نکته این است که گویی ما در جهان قبل از مدرن زندگی می‌کنیم و اتفاقی در جهان ذهنی و عملی (واقعی) دین‌داران اتفاق نیفتاده است و دین‌داران، مسئله‌ای با جهان مدرن ندارند و همان‌گونه که انسان‌ها همیشه اصولی داشته‌اند، الان هم اصولی دارند، در صورتی که وقایع موجود در جهان امروز و به خصوص جهان اسلام، گویای مسائل بسیار جدی و مهمی است و فهم این مسائل بدون در نظر گرفتن بنیادگرایی و تبعات آن، امکان‌پذیر نیست؛ به طوری که بنیادگرایی امروزه به یکی از چهره‌های اصلی ادیان و به ویژه اسلام تبدیل شده است.

به تعریف نرسیدگان (تعلیقیان) / تعلیق در تعریف بنیادگرایی

دسته دیگری از پاسخگویان را می‌توان «به تعریف نرسیدگان» یا «تعلیقیان» نامید. این افراد به رغم مهم و مسئله‌دانستن بنیادگرایی و صرف سال‌ها وقت برای تحقیق درباره آن، به دلیل پیچیده بودن این مفهوم و اشتراکات و تفاوت‌های فراوان میان بنیادگرایی مسیحی (به عنوان خاستگاه بنیادگرایی) و اسلامی (به ویژه شیعی)، هنوز به تعریف جامع و دقیقی از بنیادگرایی نرسیده‌اند و به نوعی در حالت تعلیقی مانده‌اند. نجاتی حسینی را می‌توان یکی از افراد این گروه

در نظر گرفت. وی به‌رغم اینکه بنیادگرایی در جهان مسیحیت را بازگشت به کتاب مقدس می‌داند و بنیادی در جهان اسلام (اهل سنت) را علاوه بر بازگشت به کتاب مقدس، بازگشت به زمینه می‌داند.

«بنیادگرایی (فاندامنتالیسم) در جهان مسیحیت، بازگشت به کتاب مقدس (تکست) با الهیات خود مسیحیت و نه مثلاً با الهیات یونانی است، اما در جهان اسلام (اهل سنت)، بازگشت به زمینه (کانتکست) نیز هست. سلفی‌ها می‌خواهند به سلف صالح برگردند، سلف صالح هم مدینه النبی است؛ یعنی صدر اسلام» (نجاتی حسینی).

با این حال، نجاتی حسینی معتقد است که تاکنون به تعریفی در باب بنیادگرایی نرسیده و در حالت تعلیق وبری مانده است.

«باید فضای مفهومی بنیادگرایی را مشخص کرد. من این فضا را در اسلام سیاسی می‌بینم؛ یعنی سعی کردم با مطالعه آثار اسلام سیاسی و تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام بتوانم تعریفی از بنیادگرایی ارائه دهم، نه اینکه این تعریف جامع و مانع باشد، بلکه از حیث عملیاتی که با آن چیزی که اتفاق می‌افتد، نزدیک باشد، اما تاکنون به آن تعریف نرسیده‌ام و به‌عبارتی در یک حالت تعلیق وبری مانده‌ام» (نجاتی حسینی).

در باره مفاهیم اجتماعی مانند بنیادگرایی، انتظار رسیدن به تعریف جامع و مانع که مورد قبول همگان باشد، تقریباً محال است و شاید تنها راه ممکن، می‌تواند ارائه تعاریف گوناگون و بحث و مشارکت پژوهشگران در این زمینه باشد؛ همان‌گونه که درباره مفاهیم مهم دیگر، چنین راهی پیموده شده است. در نتیجه، وضعیت تعلیق به‌دلیل پیچیدگی مسئله و موضوع شاید برای ابتدای راه، مناسب باشد، اما برای باقی مسیر، مناسب به‌نظر نمی‌رسد.

تشابهیان / مفهوم بنیادگرایی از آن دیگران است

این دسته، بنیادگرایی را از آن غربی‌ها می‌دانند، بنابراین لفظ را دقیق ندانسته و به‌دلیل مبهم بودن از آن استفاده نمی‌کنند. در نتیجه به تعریف آن هم نمی‌پردازند. حمید پارسانیا در همین زمینه می‌گوید:

«واقعیت این است که من متوجه نمی‌شوم، منظور شما از بنیادگرایی دقیقاً چیست؟ به نظرم این لفظ، دقیق نیست. بنابراین ذیل این عنوان رفتن را نمی‌پسندم، این عنوان برای ما نیست و غربی‌ها از این عنوان، یک نگاه بیرونی دارند. مراد آنها هر حرکتی است که دارای اصولی باشد، تقابل با جهان مدرن داشته باشد یا غیریتی داشته باشد. باید دید کارکرد این مفهوم برای آنها چیست؟ لذا با ابهامی که این مفهوم دارد، بنده مناسب نمی‌دانم که با این عنوان وارد بحث شوم» (پارسانیا).

احمد پاکتچی نیز همچون پارسانیا با مبهم دانستن بنیادگرایی ترجیح می‌دهد از آن استفاده نکند.

«من با کسانی موافقم که ترجیح می‌دهند از اصطلاح بنیادگرایی استفاده نکنند... اگر ما بخواهیم به‌عنوان یک مفهوم تحلیلی در حوزه مطالعات دین و جریان‌های دینی و فرهنگی از بنیادگرایی استفاده کنیم به‌نظر من، ما را به بیراهه می‌برد؛ یعنی منجر می‌شود به اینکه حجم زیادی از خلط مبحث صورت گیرد و جریان‌هایی ذیل عنوان بنیادگرایی می‌آیند که خودشان با همدیگر بین مشرق و مغرب فاصله دارند، بنابراین من فکر می‌کنم این مفهوم به‌عنوان یک مفهوم دین‌شناختی و به‌عنوان یک مفهوم در حوزه مطالعات فرهنگ، مفهوم کارآمدی نیست» (پاکتچی).

پاکتچی هرچند به‌دلیل ابهام مفهوم بنیادگرایی، تعریفی ارائه نداده است، اما با توجه به شاخص‌های بنیادگرایی در معنای محدود اولیه از نظر وی، بنیادگرایی را می‌توان جریان خالص گرای دینی مدرن‌ستیز و دارای نگاه سخت‌گیرانه نسبت به پیروی تحت‌اللفظی از متن مقدس دانست که قائل به خودی و غیرخودی است.

«اگر منظور شما از شاخص این باشد که آن بنیادگرایی در آن معنای محدود اولیه‌اش چه شاخص‌هایی دارد؟ فکر می‌کنم خیلی روشن است. همان کلیسای بنیادگرایی که در آمریکا به‌وجود آمد که از ویژگی‌های اصلی آن جنبه مدرن‌ستیزی یا جنبه نگاه سخت‌گیرانه آنها نسبت به پیروی تحت‌اللفظی از متن مقدس بود. ویژگی دیگرشان، بحث خودی و غیرخودی بود... رفتن به سمت خالص کردن دین و ضدبودن با اضافات در دین؛ یعنی تاریخ‌زدایی، بافت‌زدایی و فرهنگ‌زدایی ویژگی مهم دیگر است» (پاکتچی).

این دسته ضمن استفاده نکردن از عنوان بنیادگرایی به‌دنبال جستجوی جریان‌های نزدیک به آن در جهان اسلام و تعریف این جریان‌ها هستند، به‌عبارتی به‌دنبال جریان‌های مشابه هستند، به‌همین دلیل از کلمه «تشابهیان» برای نامگذاری این گروه از پاسخگویان استفاده شد. از نظر پارسانیا گروهی که در جهان اسلام می‌تواند به بنیادگرایی مدّ نظر غربی‌ها نزدیک باشد، جریان «ظاهرگرایی» است.

«به نظر من جریانی که در جهان اسلام، مقداری به بنیادگرایی مدّ نظر غربی‌ها نزدیک می‌شود، همین اهل حدیث، نص‌گرایی و ظاهرگرایی است» (پارسانیا).

تعریف‌کنندگان / قابل تعریف‌بودن بنیادگرایی

این دسته از مصاحبه‌شوندگان که شامل شریعتی، آزاد ارمکی، کدیور، ملکیان، آغاچری، سراج‌زاده، باقی، فیاض، فیرحی، شجاعی زند، محدثی و نوربخش هستند، عمدتاً تعریف خود را بر مبنای شاخص‌های بنیادگرایی ارائه داده‌اند.

سارا شریعتی بنیادگرایی را نص‌گرایی به همراه خوانش اجتماعی خشونت‌بار تعریف می‌کند: «معمولاً اولین تعریف بنیادگرایی در خوانش مسیحی، نص‌گرایی است؛ یعنی توجه به نص و متن (تکست) بدون در نظر گرفتن زمان (تاریخ) و مکان. در نتیجه، متن بزرگ می‌شود؛ چراکه نه جغرافیای متن را در نظر می‌گیرند و نه زمان و شرایط را. منتهی نص‌گرایی به تنهایی نمی‌تواند خشن باشد. ما یک بنیادگرایی در خوانش غیراجتماعی و غیرسیاسی داریم که نص‌گرایند، اما در خوانش سیاسی و اجتماعی است که جریان ساخته می‌شود و ممکن است خطرناک باشد» (شریعتی).

آزاد ارمکی نیز تعریفی مشابه شریعتی ارائه می‌کند و می‌گوید بنیادگرایی، چیزی بیش از یک ارتدوکسی نیست؛ یعنی کاملاً نص‌گرا و به عبارتی برگشت به اصول محکم متقن فراموش شده است:

«بنیادگرایی به عبارتی یک ارتدوکسی را توضیح می‌دهد و چیز دیگری بیش از این نیست؛ یعنی برگشت به یک اصول محکم متقن فراموش شده است که یکسری کاشف آن می‌شوند، یعنی در مقابل کسانی که ارتدوکسی را کنار می‌گذارند، تعبیر بنیادگرا را به کار می‌بریم» (آزاد ارمکی).

محسن کدیور که لفظ «بنیادگرایی مسلمانان» را دقیق‌تر از «بنیادگرایی اسلامی» می‌داند، آن را «طرد ستیزه‌جویانه مدرنیته سکولار» تعریف می‌کند و معتقد است که بنیادگرایی، جریان سیاسی در قالب و ظاهر دینی و مقید به تفاسیر تحت‌اللفظی از متون اولیه دینی (کتاب و سنت) است:

«می‌توان پدیده «بنیادگرایی مسلمانان» یا با تسامح رایج «بنیادگرایی اسلامی» را ابتداءً «طرد ستیزه‌جویانه مدرنیته سکولار» و خصوصاً «فرهنگ و تمدن غربی و پیروان آنها» تعریف کرد... بنیادگرایی در تفاسیر نظری دینی قشری، سطحی و معتقد به تفاسیر تحت‌اللفظی از متون اولیه دینی (کتاب و سنت) است» (کدیور).

هاشم آغاچری نیز در تعریفی مشابه، بنیادگرایی را بازگشت به بنیادهای دینی در عصر مدرن همراه با طرد مدرنیته می‌داند:

«بنیادگرایی نوعی بازگشت و بازآوری بنیادهای دینی در عصر مدرن همراه با واکنش تهاجمی و نفی‌آمیز به مدرنیته و مبانی و دستاوردهای آن جز در زمینه‌های تکنولوژیک است» (آغاچری).

حسن محدثی هم بنیادگرایی را با نص‌گرایی تعریف می‌کند که تأویل و تفسیر در آن راه ندارد:

«نکته‌ای که به نظر من خیلی مهم است و من بنیادگرایی را با آن می‌فهمم این است که معمولاً یک اصول اعتقادی و گاهی حتی یک متن وجود دارد که پیروان یک دین خاص به عنوان متن مبنا و مقدس، باید آن را بی‌چون و چرا بپذیرند که "نص" نامیده می‌شود که تأویل در آن راه ندارد و لفظ، اهمیت اساسی پیدا می‌کند، به عبارتی خرد، مبنای فهم نیست و ظاهر متن، مبنا است» (محدثی).

از نظر داوود فیرحی بنیادگرایی یعنی بازگشت به اصل و نص با عبور از نهادهای واسط و تفسیری:

«فاندامنتالیسم به معنای بازگشت به اصل یا عبور از نهادهای واسط و تفسیری در مذهب مثل اجتهاد یا مفتی به خود نص است... [به عبارت دیگر] فاندامنتالیسم یعنی حذف نهاد تفسیری واسط بین نص و عمل مؤمنان و مبنا این است که متن، معنا دارد و روشن است و نیازی به نهادهای واسط نیست» (فیرحی).

در همین راستا یونس نوربخش هم بنیادگرایی اسلامی را بازگشت به اصول دینی به همراه نوعی انحصارگرایی قلمداد می‌نماید:

«بنیادگرایی دینی یا بنیادگرایی اسلامی جریانی است که در حقیقت، اعتراضی به وضع موجود به خصوص به مدرنیته دارد و قائل به بازگشت به اصول دینی است و یک نگاه نوستالژیک هم به گذشته دارد. بنیادگراها ضمن بازگشت به اصول، یک نوع انحصارگرایی هم دارند، یعنی معتقدند که حقیقت پیش آنهاست و گرنه صرف بازگشت به گذشته را نمی‌توانیم بنیادگرایی بگذاریم، یعنی باید کنار بازگشت، یک نوع انحصارگرایی هم باشد» (نوربخش).

ابراهیم فیاض، بنیادگرایی را بازگشت به دین با حذف زمان (تاریخ) و مکان (جغرافیا) می‌داند: «بنیادگرایی به دین برمی‌گردد که در آن، زمان و مکان (جغرافیا) حذف می‌شود... یعنی یک خودارضایی روانی بریده از زمان و مکان، کل قصه بنیادگرایی این است» (فیاض).

محمد ثقفی هم رفتن سراغ ریشه‌های ضدعقلانی و غیرعقلانی مذهب را بنیادگرایی می‌نامد: «بنیادگرایی، سراغ ریشه‌های ضدعقلانی و غیرعقلانی مذهب می‌رود که بنیادگرایی مسیحی در قرن نوزدهم بر ضد تکامل داروینی‌ها مطرح می‌کند» (ثقفی).

از نظر مصطفی ملکیان همه ادیان در مواجهه با مدرنیته به سه دسته «بنیادگرا»، «تجددگرا» و «سنت‌گرا» تقسیم می‌شوند، در نتیجه ما با سه اسلام «بنیادگرایانه»، «تجددگرایانه» و «سنت‌گرایانه» مواجهیم. ملکیان اسلام بنیادگرایانه را دارای یازده ویژگی زیر می‌داند:

«شدیداً نص‌گرا و نقل‌گراست»

بر ظواهر اسلام تأکید دارد و نه بر روح آن
شریعت‌اندیش است به معنای فقه‌مدار بودن
به دنبال تأسیس جامعه شریعت‌محور و فقه‌محور است
نسبت به حکومت‌های غیردینی، سرناسازگاری دارد و خواهان براندازی آنهاست
به تکثرگرایی دینی قائل نیست
مخالف تکثرگرایی سیاسی است
دین را برآورنده همه نیازهای بشر می‌داند
معتقد است که با ایجاد حکومت دینی، می‌تواند بهشت زمینی را پدید آورد
با فرهنگ غرب متجدد، مخالف است
ویژگی یازدهم که نتیجه ویژگی دهم است این است که بنیادگرا نسبت به جامعه خودی،
نقد جدی ندارد؛ زیرا همه نقدها را به بیگانگان و دیگران معطوف می‌کند (ملکیان).
حسین سراج زاده، بنیادگرایی را ایدئولوژیک کردن سنت دینی تعریف می‌کند:
«به تعبیری می‌توان گفت بنیادگرایی، ایدئولوژیک کردن سنت دینی است» (سراج زاده).
عمادالدین باقی بنیادگرایی را در حالت کلی، تحمیل اصول خود به دیگران به همراه
جزمیت تعریف می‌کند و آن را شامل بنیادگرایی‌های دینی و غیردینی می‌داند:
«[بنیادگرایی] تلاش برای تحمیل اصول خود به دیگران است که قرین جزمیت، تعصب و
خودمركز پنداری است» (باقی).
از زاویه و بُعدی دیگر، مهدی اعتمادی فر بنیادگرایی را مواجهه سرشار از نوستالژی با امر
نشدنی تعریف می‌کند:
«بنیادگرایی یک مواجهه سرشار از نوستالژی با امر نشدنی است؛ یعنی امری که در یک
زمانی، راهبر یک نظم اجتماعی بوده و در حال حاضر، بدون توجه به ملزومات و بدون توجه
به مقدرات اجتماعی حال حاضر، تنها طلبیده و احضار می‌شود و چون این احضار، نشدنی
است، عملاً کنش‌گر یا مشارکت‌کننده‌ای که معطوف به این نظم گذشته و دور از دسترس،
طلب می‌کند یا مشتاق است، دائماً در مواجهه با این نظم معاصر از سرخوردگی‌ها، نشدگی‌ها
و فقدان‌ها سرشار می‌شود، بنابراین او هم عزم مفقود کردن امر موجود را می‌کند که انتحار،
آخرین درجه یا اکستریم چنین اکتی است» (اعتمادی فرد).
علیرضا شجاعی زند نیز از نقطه نظر دیگری، بنیادگرایی را ترک بی‌اعتنایی به دنیا و اهتمام
به زندگی می‌داند:

«مهم‌ترین مشخصه بنیادگرایی، ترک بی‌اعتنایی به دنیا و اهتمام به محیط است... آنهایی که در واقع، اینها را فاندامن‌تالیسم نامیدند، منظورشان آن‌جایی از مسیحیان پروتستان بود که نسبت به محیط اجتماعی پیرامون خودشان نمی‌توانستند بی‌تفاوت باشند، می‌خواستند مداخله کنند، نظر داشتند، حرف داشتند، همین تعبیر مبنای شکل‌گیری این عنوان است، عنوان فاندامن‌تالیسم» (شجاعی‌زند).

خلاصه تعاریف گفته‌شده در جدول زیر آمده است:

جدول ۲. تعریف مصاحبه‌شوندگان از بنیادگرایی

مصاحبه‌شونده	تعریف بنیادگرایی
جمشیدپها	همه انسان‌ها دارای اصولی هستند
پارسانیا	مراد غربی‌ها از این واژه، هر حرکتی است که دارای اصولی باشد، تقابل با جهان مدرن داشته باشد یا غیریتی داشته باشد
شریعتی	نص‌گرایی به همراه خوانش اجتماعی خشونت‌بار
آزاد ارمکی	جریانی کاملاً نص‌گرا که به دنبال برگشت به اصول محکم متقن فراموش شده است
کدیور	جریانی سیاسی در قالب و ظاهر دینی و مقید به تفاسیر تحت‌اللفظی از متون اولیه دینی (کتاب و سنت) به همراه طرد ستیزه‌جویانه مدرنیته سکولار
پاکتچی	جریان خالص‌گرای دینی مدرن‌ستیز و دارای نگاه سخت‌گیرانه نسبت به پیروی تحت‌اللفظی از متن مقدس که قائل به خودی و غیرخودی است
آغاچری	بازگشت به بنیادهای دینی در عصر مدرن همراه با طرد مدرنیته
محدثی	نص‌گرایی که تأویل و تفسیر در آن راه ندارد
فیرحی	بازگشت به اصل و نص با عبور از نهادهای واسط و تفسیری
نوربخش	بازگشت به اصول دینی به همراه نوعی انحصارگرایی قلمداد
فیاض	بازگشت به دین با حذف زمان (تاریخ) و مکان (جغرافیا)
ثقفی	رفتن سراغ ریشه‌های ضدعقلانی و غیرعقلانی مذهب
ملکیان	جریانی شدیداً نص‌گرا، مخالف با فرهنگ غرب متجدد و خواهان تأسیس جامعه شریعت‌محور
سراج زاده	ایدئولوژیک کردن سنت دینی
باقی	تحمیل اصول خود به دیگران به همراه جزمیت
اعتمادی‌فر	مواجهه سرشار از نوستالژی با امر نشدنی
شجاعی‌زند	ترک بی‌اعتنایی به دنیا و اهتمام به زندگی

شاخص‌های بنیادگرایی

یکی از راه‌های تعریف بنیادگرایی، اندیشیدن به آن از طریق مصداق‌هاست. هنگامی که مصداق گروه‌های موسوم به بنیادگرا را در نظر می‌آوریم، از مقایسه و شباهت‌ها و تفاوت‌های آنها به شاخص‌هایی می‌رسیم، هرچند شاخص‌های پژوهشگران مختلف در زمینه بنیادگرایی متفاوت است، اما احصای آنها می‌تواند در فهم بنیادگرایی کمک شایانی کند. شاخص‌های به‌دست‌آمده از مصاحبه‌ها در جدول زیر آمده است:

جدول ۳. شاخص‌های بنیادگرایی از نگاه مصاحبه‌شوندگان

ردیف	شاخص بنیادگرایی	قائلان به آن
۱	نص‌گرایی	شریعتی، آزاد، پاکتچی، سراج‌زاده، محدثی، فیاض و ملکیان
۲	خشونت در عمل	شریعتی، کدیور، آزاد، آغاجری، سراج‌زاده، نوربخش و فیاض
۳	به‌رسمیت نشناختن تحولات جهان مدرن و مخالفت با آن	آزاد، آغاجری، پاکتچی، نوربخش و ملکیان
۴	تصرف قدرت سیاسی برای اجرای شریعت	ملکیان، کدیور و سراج‌زاده
۵	ارائه تفسیر واحد و در نتیجه، ضد تنوع و تکثربودن و جزم اندیشی	آزاد ارمکی، محدثی، ملکیان و باقی
۶	حذف رقیب	آزاد ارمکی
۷	مدافع جامعه توده‌وار	کدیور
۸	ارتجاعی و گذشته‌گرایی	کدیور
۹	ناتاریخیت‌گرایی (تاریخ‌زدایی)	آغاجری، پاکتچی
۱۰	موعودگرایی (آخرالزمان‌گرایی) / مسیحاگرایی	آغاجری
۱۱	تقسیم‌بندی خودی و غیرخودی	پاکتچی
۱۲	ناب‌گرایی	پاکتچی
۱۳	فرقه‌ای و گروه‌کی‌بودن	اعتمادفرد
۱۴	همدلی بسیار شدید با امر نشدنی و حتی ناموجود	اعتمادفرد
۱۵	کفایت دین برای رفع همه نیازهای بشر	ملکیان، شجاعی‌زند
۱۶	ترک بی‌اعتنایی به دنیا و اهتمام به زندگی	شجاعی‌زند

برخی از شاخص‌های گفته‌شده با یکدیگر هم‌پوشانی دارند، بنابراین «نص‌گرایی»، «خشونت»، «تصرف قدرت سیاسی برای اجرای شریعت»، «مدافع جامعه توده‌وار»،

«موعودگرایی»، «همدلی بسیار شدید با امر نشدنی و حتی ناموجود»، «کفایت دین برای رفع نیازهای بشر» و «ترک بی‌اعتنایی به دنیا و اهتمام به زندگی» را می‌توان از شاخص‌های بنیادگرایی از دید مصاحبه‌شوندگان برشمرد.

تأملی بر نص‌گرایی

سؤالی که مطرح می‌شود این است که در میان شاخص‌های مطرح‌شده، کدام یک مهم‌تر است و معرف بهتری برای توصیف و تعریف بنیادگرایی است؟

به نظر می‌رسد نص‌گرایی مهم‌ترین شاخص برای فهم بنیادگرایی دینی است. نص برای همه دین‌داران در همه ادیان، مهم و مقدس است. به‌عنوان مثال، سنت‌گرایان، دین‌داران سنتی و روشنفکران دینی هم به نص تمسک پیدا می‌کنند و نص جایگاه مهمی در اندیشه آنها دارد. به‌عبارت‌دیگر، بدون توجه به نص، اساس دین‌داری زیر سؤال می‌رود، بنابراین در اهمیت نص در میان دین‌داران جای شکی وجود ندارد، بلکه آنچه مهم است تفاوت نگاه بنیادگرایان به نص در مقایسه با دین‌داران دیگر است.

نص، نزد بنیادگرایان یعنی التزام بدون قید و شرط به یک متن و آموزه مقدس در زمان گذشته در دوره بنیان‌گذاران یک دین.

چنین نگاهی به نص، پیامدهای زیر را به دنبال دارد:

الف) گذشته‌گرایی: نص‌گرایی نزد بنیادگرایان، ملازم گذشته‌گرایی است؛ چراکه متن مقدس در زمان گذشته از سوی خداوند نازل شده است در نتیجه، دوره و زمان نزول متن مقدس، مقدس است و همه دوره‌های دیگر، باطل. بنابراین باید به دوره مقدس در زمان زندگی بنیانگذار دین بازگشت، به‌همین دلیل بنیادگرایان، گذشته‌گرا هستند و جامعه آرمانی‌شان همواره، جامعه گذشته است.

گذشته‌گرایی به معنایی دیگر، فراموشی زمان (تاریخ) و مکان (جغرافیا) است. همه تلاش بنیادگرایان، بازسازی گذشته در زمان کنونی است و در نتیجه، تجربه و دستاوردهای بشری نه‌تنها مهم و قابل‌اعتنا نیست، چه‌بسا موجب دورافتادن از آن گذشته مقدس است. به‌همین دلیل باید مثل دین‌داران عصر نزول دین، پوشید، خورد و زیست و سیستم اجتماعی، سیاسی و قضایی آن دوره را بازسازی کرد و تمام تلاش خود را به کار بست تا شریعت در جامعه پیاده شود

و هر آنچه در این میان، مخالف ارزش‌های مادی و معنوی آن زمان باشد، به دور افکند و با آن مبارزه نمود.

بنابراین آنچه باید محل تأمل جدی قرار گیرد، «مقوله زمان» است و اینکه زمان بنیادگرایان، چه زمانی است؟ همین گذشته‌گرایی و تقدس آن است که مخالفت و ستیز با مدرنیته را نزد بنیادگرایان به یک اصل اساسی تبدیل کرده است؛ زیرا هر آنچه مخالف زمان گذشته (عصر نزول متن مقدس) باشد، مخالف دین است و باید با آن جنگید.

حال سؤال این است که چه چیزی آن دوره گذشته مقدس را منعکس می‌کند؟

در بنیادگرایی مسیحی متن مقدس (انجیل) و در بنیادگرایی اسلامی متن مقدس (قرآن) و جامعه صدر اسلام، بنابراین در بنیادگرایی اسلامی، جامعه زمان پیامبر الگو می‌گردد که دین‌داران باید به آن بازگردند و آن جامعه را در زمانه کنونی، بازسازی کنند که همان «بازگشت به سلف صالح» است. در بازگشت به سلف صالح، این نکته مستتر است که دین برای رفع نیازهای بشر کفایت می‌کند و هیچ نیازی به منابع دیگر نیست، به عبارت دیگر، دوره مدرن و دوری از دین، موجب به‌وجودآمدن مشکلات برای بشر گردیده است، بنابراین با مبارزه با مدرنیته و بازگشت به سلف صالح و با توجه به کفایت دین در همه امور، مسائل بشری مرتفع خواهد گردید، در نتیجه باید همه تلاش خود را در راه رسیدن به چنین جامعه‌ای به کار بست، جامعه‌ای که ساختن آن تکلیف همه دین‌داران (مسلمانان) است. در این بازگشت و گذشته‌گرایی تصور می‌شود که از صدر اسلام تاکنون مسلمانان از دوره طلایی صدراسلام، دور و منحرف شده‌اند.

ب) حجیت نداشتن تفسیر یا ظهور جوانان دین‌نخوانده دین‌شناس: معنای دیگر گذشته‌گرایی که از تبعات نص‌گرایی نزد بنیادگرایان است، حجیت نداشتن تفسیر است. اگر یک متن مقدس وجود دارد که بر مبنای آن باید به گذشته بازگشت و آن را در زمانه کنونی، ساخت پس دیگر جای هیچ‌گونه بحث و نظری نیست مگر مراجعه مستقیم به متن مقدس، متنی که همه مسلمانان می‌توانند به آن رجوع کنند در نتیجه، متن مقدس نیاز به مفسر ندارد؛ زیرا زمان و مکان در تفسیر قرآن نباید مداخلیت داشته باشد و نظریه‌ها و معارف جدید هم توان پرده برداشتن از متن مقدس را ندارند و چه بسا موجب تحریف در فهم آن می‌شوند.

پیامد چنین نگاهی، حذف تمامی نهادهای تفسیری و به‌وجودآمدن جوانان «دین‌نخوانده دین‌شناس» است که موجب مخالفت علمای سنتی با آن می‌گردد و شاید به همین علت است

که اغلب رهبران بنیادگرا در جهان اسلام نه از حوزه‌های دینی، بلکه از دانشگاه‌ها فارغ‌التحصیل شده‌اند.

پیامد دیگر نگاه عدم تفسیری، به وجود آمدن روحیه جزم‌اندیشی و دگماتیسم است، طبیعی است وقتی جوانی بتواند بدون گذراندن دوره‌های علوم اسلامی شخصاً به قرآن مراجعه نماید و مقصود شارع را بفهمد، آن را حق می‌پندارد و به دنبال پیاده کردن فهم خاص خود می‌گردد، فهمی بی‌واسطه و بدون توجه به زمان (تاریخ) و مکان (جغرافیای) نزول قرآن و نظرات علمای اسلامی و سایر معارف بشری. چنین فردی، فهم خود را ناب و خالص و پیراسته از معارف بشری و مطابق با حق می‌داند و مخالفان خود را غیر خودی قلمداد می‌کند و جامعه را به دو دسته کلی خودی و غیر خودی تقسیم می‌نماید و در صدد حذف رقیب بر می‌آید، بنابراین جامعه مطلوب یک بنیادگرا جامعه‌ای یکدست، ضدتنوع و متکثر است و شاید اولین دشمن چنین جامعه‌ای در زمانه کنونی، جامعه مدرن است که ماحصل اندیشه مدرنیته در چندصد سال اخیر می‌باشد. بنیادگراها با جامعه مدرن در همه اشکال و مظاهر آن مخالف هستند و یکی از وظایف (تکالیف) اصلی خود را نابودی آن می‌دانند؛ زیرا با وجود چنین جامعه‌ای، ساخت جامعه آرمانی بنیادگرایان و بازگشت به گذشته، امکان‌ناپذیر است، هرچند که در این راه ناچار به استفاده از خشونت گردند.

ج) فرقه‌ای بودن: مسلمانان در کشورهای مختلف با اعتقادات و سبک‌های مختلف زندگی، زندگی می‌کنند و فقط تعداد و درصد اندکی از آنان، ذیل بنیادگرایان تقسیم‌بندی می‌شوند؛ اقلیتی با صدای بلند. این اقلیت با اقدامات خشن خود در سطح جهان از قبیل بمب‌گذاری و کشتن افراد عادی کوچه و خیابان که قابلیت رسانه‌ای فراوان دارد و همچنین به دلیل پوشش فراوان رسانه‌های غربی در سال‌ها و دهه‌های اخیر به خبر اول تبدیل شده‌اند و چهره مسلمانان، بیشتر با این گروه‌های بنیادگرا بازنمایی شده است.

تاریخچه یک‌صدساله بنیادگرایی در سه دین مسیحیت، یهودیت و اسلام نشان می‌دهد که این جریان، اقلیتی را در جوامع انسانی به خود اختصاص می‌دهد، اقلیتی منسجم در قلب جوامع متکثر. بنیادگرایان، جامعه را هم در سطح جهان و هم در سطح کشورهای اسلامی به دو دسته خودی (مؤمنان) و غیر خودی (کافران) تقسیم می‌نمایند که چه بسا بسیاری از مسلمانان در کشورهای اسلامی ذیل غیر خودی‌ها جای می‌گیرند. به عبارت دیگر، بنیادگراها را اغلب می‌توان به صورت گروهی و فرقه‌ای در نظر گرفت، فرقه‌ای که طرفداران خودی را مؤمن و

مخالفان خود را غیرخودی قلمداد می‌کند، در نتیجه این سؤال پیش می‌آید که آیا امکان دارد یک گروه بنیادگرا بتواند با رضایت اکثریت جامعه، حکومت را در دست گیرد؟ تاریخ قرن گذشته نشان می‌دهد که این امر با توجه به خصلت فرقه‌ای بودن بنیادگراها امکان وقوع نداشته است و اگر به فرض، چنین امکانی وجود داشته باشد، به نظر نمی‌رسد که گروه بنیادگرا را پس از رسیدن به حکومت، همچنان بنیادگرا نامید؛ زیرا الزامات حکومت‌داری با خصلت فرقه‌ای بودن و همچنین با ویژگی‌های بنیادگرایی در تناقض است.

سؤالی که در این زمینه به نظر می‌رسد این است که بنیادگرایان با چه ادله‌ای زمانه سلف صالح را بهترین الگو برای مسلمانان می‌دانند و در پی ساختن آن هستند؟ و آیا همدلی بسیار شدید با آن زمانه، امر شدنی است؟ و یا حتی این همدلی با امر ناموجود نیست؟ سؤالاتی که پاسخ آنها را باید در نوستالژی جست.

بنیادگرایان به دلیل گذشته‌گرایی و انکار زمان و مکان و دخیل ندانستن آنها در معرفت بشری، بسان موجوداتی هستند که به‌عنوان مثال در مورد دین اسلام می‌توان گفت از زمان پیامبر به قرن بیست‌ویک پرتاب شده‌اند، زمانه‌ای که به‌لحاظ ساختاری، اقتصادی و اجتماعی تفاوت‌های بنیادین با زمان صدر اسلام دارد و احضار و ساختن آن جامعه به‌طور کامل در زمانه کنونی امکان‌ناپذیر و امر نشدنی است، اما از آنجا که بنیادگرایان این کار را شدنی می‌دانند، ولی در عمل، ناکام می‌مانند به نوستالژی گذشته دست می‌یازند.

علاوه بر امکان شدن یا نشدن، سؤال از «امر موجود» است. آیا تصورات و پنداشت‌های بنیادگرایان در مورد صدر اسلام، واقعیت دارد؟ پاسخ بنیادگرایان، نه بر مبنای واقعیت‌ها، بلکه بر مبنای اعتقادات است. آنها با تمسک به متن، دوره و زندگی پیامبر را الگوی خود می‌دانند، بدون توجه به واقعیت‌های آن زمان و احیاناً مشکلات مسلمانان آن دوره.

با توجه به توضیحات داده‌شده در مورد نص‌گرایی، به‌نظر می‌رسد شاخص‌های دیگر ذکر شده به‌طور ضمنی در معنای نص‌گرایی، مستتر هستند. شاخص‌هایی چون حذف رقیب، ضدیت با تکثر و جزم‌اندیشی، اهمیت شریعت، ناتاریخیت‌گرایی، گذشته‌گرا بودن، ناب‌گرایی، تقسیم جامعه به خودی و غیرخودی، همدلی با امر نشدنی، کفایت دین برای رفع همه نیازهای بشر و ترک بی‌اعتنایی به دنیا از نص‌گرایی مستفاد می‌گردد.

نص‌گرایی از شاخص‌های مهم بنیادگرایی است، اما تنها شاخص نیست. یک مسلمان می‌تواند بسیار نص‌گرا باشد، اما در زمره بنیادگرایان قرار نگیرد، مانند زاهدان که بسیار نص‌گرا

و شریعت‌گرا هستند، اما بنیادگرا خوانده نمی‌شوند، چنانچه سنتی‌ها، سنت‌گرایان و روشنفکران دینی نیز به نص استناد می‌کنند، اما نص‌گرایی بنیادگرایان مبتنی بر حذف تمام واسطه‌های تفسیر متن مقدس است. زمانی که فرد یا افرادی برای رسیدن به اهداف خود علاوه بر نص‌گرایی مبادرت به خشونت می‌کنند، بنیادگرا نامیده می‌شوند.

با توجه به نکات گفته‌شده می‌توان چهار شاخص زیر را به‌عنوان شاخص‌های بنیادگرایی

برشمرد:

- نص‌گرایی
- استفاده از خشونت
- ساختن جامعه بر مبنای شریعت
- مخالفت و مبارزه با مدرنیته

در رابطه با شاخص چهارم باید توجه کرد که به‌رغم مخالفت بنیادگرایان با وجه فلسفی مدرنیته و دستاوردهای آن هم‌چون حقوق بشر، دموکراسی، انتخابات و...، وجه تکنولوژیک آن (مدرنیته تکنولوژیک) بسیار مورد استفاده بنیادگرایان است و از این نظر، مهندسين در میان بنیادگراهای اسلامی همواره جایگاهی رفیع داشته‌اند.

با توجه به شاخص‌های ذکرشده، بنیادگرایی اسلامی را می‌توان این‌گونه تعریف نمود:
هر فرد یا گروه نص‌گرای مخالف با مدرنیته که خواستار ساخت جامعه بر مبنای شریعت است و در راه رسیدن به این هدف، از خشونت استفاده می‌کند.

نتیجه‌گیری

بنیادگرایی از مفاهیم کلان و پیچیده زمانه کنونی است، هرچند خاستگاه آن، جامعه آمریکای پروتستان دهه دوم قرن بیستم است، اما این مفهوم علاوه بر سرایت در ادیان دیگر، وارد حوزه‌های غیردینی مانند اقتصاد و علم نیز گردیده است، بنابراین اندیشیدن به این مفهوم، یکی از ضروریات برای فهم جهان کنونی است.

عمده تعاریف در ادبیات بنیادگرایی، معطوف به شباهت‌های بنیادگرایی در ادیان مختلف و پرداختن به مخرج مشترک آنها (شباهت خانوادگی به تعبیر ویتگنشتاین) است، اما به‌نظر می‌رسد بنیادگرایی‌ها هرچند شباهت‌های فراوانی دارند، اما آنچه آنها را مهم می‌سازد، تفاوت‌ها

و خودویژگی‌های آنهاست، بنیادگرایی اسلامی هم از این قاعده مستثنی نیست، هرچند پرداختن به آن به واسطه ظهور گروه‌هایی مانند «القاعده» و «داعش»، مهم‌تر نیز گردیده است. هرچند می‌توان در میان جوامع شیعی و سنی در جهان اسلام و هم‌چنین گروه‌هایی چون القاعده و داعش تفاوت‌هایی را ملاحظه کرد که قابل توجه هستند، اما به‌طور کلی برای فهم بنیادگرایی اسلامی و تفاوت آن با سایر بنیادگرایی‌های دینی می‌توان شاخص‌هایی را در نظر گرفت. دربارهٔ تعداد و اهمیت شاخص‌ها نیز نمی‌توان حکم کلی صادر نمود و از حصر منطقی سخن گفت، اما می‌توان چهار شاخص را به‌عنوان مهم‌ترین شاخص‌ها در نظر گرفت که عبارتند از:

- نص‌گرایی
- استفاده از خشونت
- ساختن جامعه بر مبنای شریعت
- مخالفت و مبارزه با مدرنیته

در نتیجه، بنیادگرایی اسلامی را می‌توان چنین تعریف نمود؛ «هر فرد یا گروه نص‌گرای مخالف با مدرنیته که خواستار ساخت جامعه بر مبنای شریعت است و در راه رسیدن به این هدف، از خشونت استفاده می‌کند». بنابراین هر گروه یا فردی را می‌توان بنیادگرای اسلامی نامید که هر چهار شاخص ذکرشده را به‌طور کامل داشته باشد و نه تعدادی از آنها را. فرد یا گروهی که تعدادی از این شاخص‌ها را داشته باشد، هر که باشد و هر چه نامیده شود، بنیادگرا نیست و نمی‌توان این واژه را به او اطلاق کرد؛ چراکه چیزها را باید به‌نام خودشان خواند.

منابع

- اسپوزیتو، جان و جان وال (۱۳۹۳) جنبش‌های اسلامی معاصر (اسلام و دموکراسی)، ترجمه شجاع احمدوند، تهران: نشر نی.
- افشاری راد، داود (۱۳۹۱) دلایل سیاست سرکوبگرانه در قبال شیعیان عربستان سعودی با رویکرد بنیادگرایی اسلامی، دوره کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، دانشکده علوم سیاسی.
- بقالی، هاوژین (۱۳۸۹) بررسی ساز و کارهای تاثیرگذار دین بر هویت اجتماعی کردها (مطالعه موردی: سلفیسم در کردستان)، دوره کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه الزهراء، دانشکده علوم اجتماعی و اقتصاد.
- دکمچیان، هرایر (۱۳۶۶) اسلام در انقلاب، جنبش‌های اسلامی در جهان عرب (بررسی پدیده بنیادگرایی اسلامی)، ترجمه حمید احمدی، تهران: انتشارات کیهان.
- دمنت، پیت آر (۱۳۹۰) بنیادگرایی، جهان اسلام و نظم بین‌الملل، ترجمه محمود سیفی پرگو، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- دیویس، داروین و مریل وین (۱۳۸۵) داروین و بنیادگرایی مسیحی، ترجمه شعله آذر، تهران: نشر چشمه.
- روتون، میلس (۱۳۸۹) بنیادگرایی، ترجمه بیژن اشتري، تهران: نشر افکار.
- زرچینی، رسول (۱۳۹۵) افراط‌گرایی شیعی (مطالعه موردی هیأت دیوانگان حسین (ع) کاشان)، دوره کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه تهران، دانشکده علوم اجتماعی.
- زیلبرشتاین، لاورنس یت (۱۳۸۹) رویکرد مقایسه‌ای بر بنیادگرایی یهودی، مذهب، ایدئولوژی، بحران مدرنیته، ترجمه شجاع احمدوند، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
- شاکری، غلامرضا (۱۳۸۵) تحلیل جامعه‌شناختی پدیده بنیادگرایی اسلامی در کشور مصر در دو دهه اخیر، دوره کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، دانشکده روان‌شناسی و علوم اجتماعی.
- عنایت، حمید (۱۳۵۶) سیری در اندیشه سیاسی غرب، تهران: نشر امیرکبیر.
- کاستلز، امانوئل (۱۳۸۴) عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ ج. دوم، ترجمه حسن چاوشیان و احمد علیقلیان، ویراستار: علی پایا، تهران: طرح نو.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۷) فراسوی چپ و راست، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علمی.

- مهاجرانی، مجید (۱۳۸۷) بروز بنیادگرایی اسلامی اهل سنت در خاورمیانه با تأکید برگذار از سنت به مدرنیته (مصرف عربستان سعودی، پاکستان و افغانستان)، دوره کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، دانشکده علوم سیاسی.
- موصلی، احمد (۱۳۸۸): مبانی نظری بنیادگرایی، ترجمه محمد رضا آرام و علیرضا نظری، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- هروی احمدیان، لادن (۱۳۹۶): بررسی سیر تحولات گفتمانی گروه‌های سلفی جهادی با تغییرات اقتصاد سیاسی خاورمیانه با تأکید بر اقتصاد سیاسی سوریه، دوره کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه تهران، دانشکده علوم اجتماعی.
- هی‌وود، اندرو (۱۳۸۶) درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی: از لیبرالیسم تا بنیادگرایی دینی، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- Bruce B. Lawrence (1989), *Defenders of God: The fundamentalist Revolt Against the Modern Age*, San Francisco: Harper and Row.
- Caplan, Lionel (1987), *Studies in Religious Fundamentalism*, Albany: SUNY Press.
- Fath, Sébastien (2010), "Fundamentalism" dans "Dictionnaire des faits religieux" publié sous la direction de Régine Azria et Danièle Hervieu-Léger, Livre, Edité par Presse Universitaires de France.
- H. Lazarus Rafah (1988), *Contemporary Fundamentalism: Judaism, Christianity, Islam*, Jerusalem Quarterly, p: 47.
- Hunter, Shireen (1986), *Islamic Fundamentalism: What it really is and why it frightens the west*, SAIS Review, Volume 6, Number 1, pp: 189-200.
- Lane, Jan - Erik (2016), *Rise of Radical Islamic Fundamentalism: Mawdudi, Qutb and Faraj*, the Journal of Sciences Research, Vol. 2, No. 2, pp: 34 - 43.
- Lustick, Ian S. (1988), *For the land and the lord: Jewish fundamentalism in Israel*. Washington, DC: Council on Foreign Relations.
- Martin E. Marty and R. Scott Appleby (1991). *Fundamentalisms observed*, Chicago: University of Chicago press, chap. 15.
- Willaime, Jean - Paul (1992), *La précarité protestante Sociologie du protestantisme contemporain*, Geneve: Labor et Fides.